

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی حدیث سلطنت بود. به این جا رسیدیم که بالاخره با توجه به مبنای محقق خوئی رضوان الله تعالی علیه – که شهرت را جابر ضعف سند نمی دانند و عرض کردم که ایشان مجموعاً پنج اشکال در اصول و فقه وارد می کنند – آیا می توانیم مساله ی سند حدیث سلطنت را حل کنیم؟

عرض شد که در مقابل فرمایش محقق خوئی در این اشکال، گفته شده است که ما با مبنایمان در حجیت خبر می توانیم مشکل را حل کنیم. مبنای ما در حجیت خبر، خبر موثوق بصدوره بود نه خبر ثقه. اگر گفتیم خبری حجت است که یک وثوقی به صدور خبر باشد حالا چه از باب وثوق به راوی خبر باشد و چه از باب وثوق به مضمون خبر باشد، من اگر یک اطمینان و وثوقی به مضمون خبر پیدا کردم، خبر، حجت می شود. بله! اگر بعضی ها مثل صاحب مدارک در باب حجیت خبر واحد اصرار کردند بر حجیت خبری که راوی اش ثقه است، اگر فقط آن را حجت دانستیم، خب این یک حرف دیگر است و گفتند در این صورت اشکال آقای خوئی وارد است. چون آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه، خواسته اند بگویند که شهرت فتوائی که فی نفسه حجت نیست نمی تواند راوی ضعیف را ثقه کند. چون راوی ضعیف قولش حجیت ندارد و با یک لاجتی نمی توان یک لاجه دیگر را حجت کرد. گفتند ثانیاً ما این جا با مرسله مواجه هستیم. نه با خبری که راوی اش ضعیف است. اصلاً سند و

راوی نداریم. این ها می گویند بله! این حرف شما حرف بسیار خوبی است منتهی در صورتی که قائل شویم خبر ثقه حجت است. در این صورت راست می گوئید. اگر خبر ثقه حجت باشد و محط حجیت برود سراغ حجیت خبر ثقه، این استدلال آقای خوئی کاملا درست است. شهرت فتوائی که خودش لاجهت است خودش نمی تواند غیر ثقه را ثقه کند. این جا که غیر ثقه ای هم اصلا در کار نیست. اصلا سند ندارد. اما اگر مبنای ما در حجیت خبر واحد، خبر موثق بصدوره بود. آن موقع تحقق حجیت شهرت فتوائی برای من تکوینا یک اطمینانی به مضمون خبر به وجود می آورد. یعنی این جا تبیین تکوینی و وجدانی است. تکوینا اطمینان من دارد بالا می رود. نگاه می کنم می بینم که بزرگان از فقهاء این جا به این مضمون فتوی داده اند لذا اطمینانم به مضمون بالا می رود. کآن می خواهند بگویند آقای خوئی! این اختلاف مبنایی است. با آن مبنا حرف شما درست است و با مبنای ما وقتی مضمون تقویت شد، حتی اگر سندی هم در کار نباشد باز خبر حجت است. دیگر سند نمی خواهد چون خبر موثق بصدوره است. من حدس می زنم که قطعا این از معصوم - علیه السلام - صادر شده است. و شما هم نباید این را با دلالت قیاس کنید. در دلالت قرار بر این است که ظهوری تحقق پیدا کند. بله! اگر برای کسی از فهم کس دیگری ظهور درست شد، عیبی ندارد و ظهور درست می شود. یعنی واقعا فهم شخص دیگری، آن قرینیت را ایجاد کرد که لفظی را ظاهر در معنایی دید، خوب ظهور است دیگر. منتهی همان جا هم فهم آن آقا حیث تعلیلی دارد نه حیثیت تقییدی. چون آن که این جا موضوع حجیت است ظهور است. لذا مشهور حق داشتند که بگویند فهم قدام قرینه ی ظهور نیست اما فهم قدام قرینه ی وثوق به مضمون است. قرینه ی وثوق به مضمون، تبیین تکوینی و وجدانی است و هیچ مشکلی هم پیدا نمی کنیم.

عرض کردیم که این مطلب را وقتی به فرمایشات محقق خوئی مراجعه می کنید، خود آقای خوئی چنین احتمالی را در اصول داده است و تعبیر ایشان این بود که این توثیق عملی مخبر به، آیا نمی تواند مشکل ما را حل کند؟ یعنی احتمال داده است که این توثیق مخبر به باشد، توثیق مروی باشد نه توثیق راوی. ایشان خواسته بگویند خیر! نمی تواند! چرا نمی تواند؟ گفته اند چون احتمالاً این فتوی، مستند به اجتهاد است. وقتی فتوی مستند به اجتهاد شد، این توثیق، توثیق مستند به اجتهاد دیگران می شود. آن تبیین وجدانی و تکوینی شکل نمی گیرد. این طوری نیست که این احتمال در فرمایش ایشان نباشد. لذا با این احتمالی که محقق خوئی رضوان الله تعالی علیه داده تنها در صورتی مشکل حل می شود که حجت تعبدی داشته باشیم و فرض هم بر این است که حجت تعبدی نداریم. لذا به نظر محقق خوئی با این فرض، وضعیت سند عین وضعیت دلالت می شود. قرینیت یک اجتهاد برای مجتهد دیگر می شود. خلاصه یک دفاع جانانه داریم از آقای خوئی می کنیم که به این راحتی نمی شود به آقای خوئی اشکال کرد. چطور شما در دلالت می گفتید اجتهاد یک مجتهد، قرینیت برای فهم دلالت ندارد؟ اجتهاد یک مجتهد، توثیق عملی مضمون نیست و برای من تبیین وجدانی تکوینی حاصل نمی کند تا خیر، مصداق خیر موثوق بصدوره باشد.

مشکل جمع بین دو اشکال دوم و سوم آقای خوئی:

منتهی یک اشکالی خود ما داشتیم. آن موقعی هم که فرمایش محقق خوئی را توضیح می دادیم به این اشکال اشاره کردیم.

محقق خوئی از یک طرف اشکالی دارد که ممکن است این توثیق عملی مستند به اجتهاد باشد و چون مستند به اجتهاد است در ما آن وثوق تکوینی و وجدانی را به وجود نمی آورد.

از طرف دیگر، اشکال سوم می گیرد که آقا! توثیق عملی و شهرت عملی، مال جایی است که شهرت قدمائی مطرح باشد. شهرت قدمائی هم یعنی قبل از شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه. آن ها هم که با شهرت عملی کار می کنند به این مطلب مقرر هستند. می گویند بعد از شیخ طوسی باب اجتهاد و نظر باز شد، ردّ الفرع الی الاصل صورت می گرفت. شما شیخ را در مبسوط نگاه کنید، استدلال دارد. شیخ اعظم هم در جایی از رسائل همین ها را بیان کرده است. بعد از شیخ طوسی، باب ردّ و اثبات که باز شد، اجتهاد به وجود آمد. قبل از شیخ طوسی، رساله هم می دادند اما رساله، مضمون روایت بود. لذا آن ها هم که می گویند شهرت عملی به درد می خورد منظورشان شهرت قدمائیه است نه شهرت از شیخ به بعد. آقای خوئی آن جا اشکالش این بود که اگر کسی بگوید شهرت جابر است کدام شهرت را جابر می داند؟ شهرت قدمائیه! اشکال این است که در عبارات قدماء استدلالی نیست! از کجا می دانید که آن فتوی مستند به این روایت است تا شهرت عملی تحقق پیدا کند؟! این اشکال سوم آقای خوئی بود و به تحقق شهرت عملی اشکال می کرد.

آن موقع که توضیح می دادیم می گفتیم این را کنار اشکال دوم بگذارید تا ببینیم از آن چه در می آید. در اشکال دوم می گوید این توثیق عملی به درد نمی خورد چون مستند به اجتهاد است. در اشکال سوم می گوید توثیق عملی حاصل نمی شود چون قدمائیه ی آن به درد می خورد و در قدمائیه استدلال و اجتهاد نیست! حالا ما سوال می کنیم که فکیف التوفیق بین الاشکالین؟! بالاخره تکلیف ما

را روشن بفرمایید. یا توثیق عملی یستند الی الاجتهاد در این صورت اشکال سوم را پس بگیرید و اشکال صغروی به آن نکنید و یا توثیق عملی لا یستند الی الاجتهاد، در این صورت اشکال صغروی به آن بگیرید اما دیگر اشکال کبروی نگیرید. شما وقتی وارد کبری می شوید به شما می گویند این توثیق عملی، توثیق مضمون و مخبر به است. توثیق مخبر به و مضمون، در من ایجاد وثوق وجدانی تکوینی می کند. شما می گوئید نمی کند چون مستند به اجتهاد است. ما می گوئیم سلّمنا! تسلیم هستیم. بعد می گوئید تحقق پیدا نمی کند. چرا تحقق پیدا نمی کند؟ می گوئید چون تحققش مربوط به قدمات است و در قدمات استدلالی نیست که من بفهمم مستند چه چیزی است!

لذا اگر ما باشیم و اشکال صغروی که حاصل آن، تحقق شهرت عملیه است در خارج از باب نبود استدلال؛ بسیار خب! پس در کبری دیگر اشکال نگیرید.

خلط شهرت عملی و شهرت فتوائی در عبارت محقق خوئی:

ما دیروز یک جمله ی دیگر هم گفتیم. گفتیم آقا! شما از یک طرف می گوئید شهرت عملی غیر شهرت فتوائی است. قرار بر این بود که بگوئید شهرت عملی شهرتی است که مستندش معلوم است و عمل به روایت است. شهرت فتوائی شهرتی است که مستند ندارد. قرار ما این بود. آقای خوئی گفتند که شهرت یا روایتی است و یا عملی است و یا فتوائی. شهرت در روایت، کثرت در نقل روایت است و

شهرت عملی، شهرت عمل به یک روایت است. شهرت فتوائی هم آن جاست که فتوای قدمائیه بدون مستند وجود دارد.

بعد هم موقع بررسی که می شود می آید شهرت فتوائی را نقد می کنید برای ردّ شهرت عملی. می گوئید شهرت فتوائی حجیت ندارد. خب نداشته باشد! این اشکال اولتان. اشکال دومتان را هم که خراب کردیم. شهرت فتوائیه ی قدماء مستند ندارد. خب نداشته باشد! نبود مستند برای شهرت فتوائی، که مسلم است. اصلاً تعریف شهرت فتوائی همین است. بیان اولشان این بود که این شهرت فتوائی فی نفسه لا حجة است، این روایت هم لا حجة است و لا حجة و لا حجة که را روی هم بگذارید حجت درست نمی کنند. خب شما دارید شهرت فتوائی را نقد می کنید. اگر شهرت فتوائی را نقد کردید آیا از آن نقد شهرت عملی در می آید؟! یا اگر گفتید شهرت فتوائی، شهرت فتوائیه ی قدمائیه ای است که مستند و استدلال ندارد، بعد از این می خواهید نقد شهرت عملی کنید؟! و می گوئید نتیجه اش این است که شهرت عملی تحقق پیدا نکرده است؟! این که نمی شود. تقسیمتان به هم می خورد.

حالا امروز می خواهیم حلش کنیم. این جوری سازمان فرمایش آقای خوئی جور در نمی آید. یک بار کبری را در یک فضا اشکال می کند و بعد صغری را در یک فضا اشکال می کند، یک بار نقد شهرت فتوائی می کند و بعد نقد شهرت فتوائی را به حساب نقد شهرت عملی می گذارد. خب شهرت عملی، شهرت قدمائیه ی عمل به یک روایت است. شهرت فتوائی شهرت قدمائیه ای است که مستند ندارد. حالا شما بگوئید سومی حجت نیست ما هم قبول می کنیم. اما چه ربطی به دومی دارد؟! این ها دو تا هستند. خود شما به ما یاد دادید که این ها دو تا شناسنامه دارند.

تحلیل مختصر انواع شهرت:

اما حل مساله این است که از اول تقسیم آقای خوئی غلط است. یک کسی باید آن جا بحث کند. آیا درست است که بگوییم یک شهرت روائی دارم، یک شهرت فتوائی دارم و یک شهرت عملی دارم؟ اصل این را باید تعیین تکلیف کنیم. الان موقع بحثش برای ما نیست. من فقط خواستم هم خانوادگی این ها دست رفا بیاید. اصل تقسیم را باید یک فکری بکنیم. حالا من چند تا نکته راجع به اصل تقسیم بگویم تا ببینید ریشه ی این که فرمایشات این فقیه بزرگوار کمی شلوغ است برای این است که تقسیم مشکل دارد. لذا می بینید که ایشان وقتی وارد بحث می شود یک دفعه شهرت فتوائی را می زند ولی از آن ردّ شهرت عملی را نتیجه می گیرد. یک دفعه در شهرت عملی، اشکال اجتهاد را مطرح می کند و یک بار نبود مستند را مطرح می کند. خدا رحمت کند شیخ اعظم را و خدا ببخشد ما را که تعادل و تراجیح را نمی خوانیم. نه در رسائل و نه در کفایه! ما در بحث اخبار علاجیه در مرفوعه ی زراره و مقبوله ی ابن حنظله باید اصل آن تقسیم را درست کنیم. مرفوعه ی زراره و مقبوله ی ابن حنظله را شیخ قشنگ تحلیل کرده است. در اصول فقه هم آقای مظفر توضیحات این مطالب را گفته و عینا عبارات آقای خوئی را آورده است. خیلی جاها در بحث های کلیدی، آقای مظفر تقریبا عباراتش عبارات محقق خوئی است. حالا من کمی بحث را بالا و پایین می کنم البته بدون این که بخواهم نظر بدهم. ما خودمان این بحث را از شهید مطهری یاد گرفتیم. آقای مطهری این بحث را در خدمات متقابل اسلام و ایران، آن جا که طبقات فقهاء را مطرح می کند خیلی عالی بحث می کند. از

ابن ندیم در الفهرست آورده است. تبعا لاستاده حضرت امام. امام هم جدا از عبارات شیخ در رسائل متأثر است.

ببینید، شهرت روائی این است که صرفا یک روایتی زیاد نقل شود. حالا سوال این است که اگر یک روایتی زیاد نقل شد - به همین معنایی که می گوئیم و آقایان می گویند از مرجحات باب تعارض روایتین است - اما کسی به آن عمل نکرد، آیا می تواند مرجح باشد؟! اصلا این درست است که یک روایتی شهرت نقل دارد و شهرت نقل را قسیم شهرت عملی قرار بدهیم؟! بعد بگویم این در عین حال که قسیم شهرت عملی است مرجح هم هست. یعنی آقای خوئی در تقسیم مصادره به مطلوب کرده است. آن ها که شهرت عملی را جابر می دانند حرفشان این است که اگر به یک روایتی عمل شد، بدون سند حجت است، با سند ضعیف هم حجت است. اگر یک روایتی سندش عال عال بود ولی به آن عمل نشد، همین مهجوریتش یزداد ضعفا. "کلما ازداد سندا من حیث الصحة ازداد ضعفا" البته در صورتی که به آن عمل نشده باشد. آیا می شود صرف کثرت نقل، مرجح است؟ اصلا این غلط است و کسی به آن قائل نیست. نه خود آقای خوئی و نه هیچ کس دیگری به این قائل نیستند که من بگویم یک چیزی دارم به نام کثرت نقل به نام شهرت روائی و در کنارش چیز دیگری دارم به نام شهرت فتوائی و در کنار این ها هم چیزی دارم به نام شهرت عملی. اصل این حرف را باید درست کرد. کثرت نقل به تنهایی قطعا مرجح نیست. آن عبارت "خذ بما اشتهر بین اصحابک" در مرفوعه ی زراره و عبارت "خذ بالمجمع علیه بین اصحابک" در مقبوله ی ابن حنظله البته با قرینیت "واترک الشاذ النادر" باید بررسی کنیم. اول باید تکلیف آن شهرت معلوم شود که آن شهرت چه شهرتی است؟

یا اصلا عملی و فتوائی به این شکل مرز ندارند. روائی که قطعا قسیم این ها نیست و نمی تواند باشد. اول اصل تقسیم را مورد دقت قرار بدهید.

بعد می گفتند با این تقسیمی که می کنیم اگر یک چیزی شهرت فتوائی داشت قطعا شهرت روایی هم دارد. اصلا شهرت روائی چیزی غیر از آن نیست. لذا ما باید ببینیم اصل آن تقسیم آقای خوئی چه چیزی است؟ و إلا بگویم شهرت روائی یعنی صرف کثرت نقل ولو این که کسی به آن عمل نکرده باشد. خب کدام فقیهی گفته صرف کثرت نقل بدون عمل، مرجح است؟! به لحاظ واقع هم قضیه از این قرار است که نقل روایت در مجامع روائی دو جور است. یا نقل با عمل است و یا نقل با إعراض است. نقل با عمل یک حکم دارد و نقل با إعراض یک حکم دارد. نقل با إعراض، باعث می شود که این روایت از حجیت بیافتد نه این که مرجح نداشته باشد. لذا اصل تقسیم غلط است. برای همین ما به بزرگانی که خواسته اند به آقای خوئی جواب بدهند می گوئیم جواب شما کار را تمام نمی کند چون اصل مساله از اول غلط است.

بعد هم باید ببینیم که آیا اجتهاد حتما نظر است یا خود اجتهاد اصلا دو جور است؟ بالاخره باید ببینیم تکلیف این تقسیم چه می شود. حدود و ثغور دیگرش را برای مباحث تعادل و تراجیح در اصول می گذاریم. دیگر مجبوریم علی المینا با آقای خوئی یک صحبتی بکنیم و بگذریم. فقط اشکال صغروی اش می ماند که اصلا مشهور اباحه ای هستند. این دیگر بحث خودمان است تا ببینیم چه می شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.